

New Words

ability /ə'biləti/ <i>n.</i>	توانایی
The test measures your mathematical ability.	این آزمون توانایی ریاضیات شما را می‌سنجد.
absolutely /'æbsəlu:tli/ <i>adv.</i>	به طور کامل
I'm not absolutely certain I posted the letter.	من کاملاً مطمئن نیستم که نامه را فرستاده باشم.
access /'ækses/ <i>v. n.</i>	دسترسی پیدا کردن، دسترسی
The police gained access into the house through a broken window.	پلیس از طریق پنجره‌ای شکسته به داخل خانه دسترسی پیدا کرد.
additional /ə'dɪʃənəl/ <i>adj.</i>	اضافی
You can find additional information from the website.	شما می‌توانید اطلاعات اضافی (بیشتر) را در وبسایت بیابید.
amount /ə'maʊnt/ <i>n.</i>	مقدار
We've had an enormous amount of help from people.	ما مقدار زیادی کمک از طرف مردم داشته‌ایم.
available /ə'veɪləbl/ <i>adj.</i>	در دسترس، موجود
There are plenty of jobs available in the area.	در این منطقه مشاغل زیادی موجود می‌باشد.
belong /bɪ'la:ŋ/ <i>v.</i>	تعلق داشتن
Are you sure these documents belong to the teacher?	آیا مطمئن هستی که این مدارک متعلق به معلم است؟
broadcast /'brɑ:dkæst/ <i>v. n.</i>	پخش کردن، پخش
I don't like to broadcast the fact that my father owns the company.	من دوست ندارم واقعیت این‌که پدرم مالک این شرکت است را پخش کنم.
candle /'kændl/ <i>n.</i>	شمع
Can you blow out all the candles on your birthday cake?	آیا می‌توانی همه شمع‌های روی کیک تولدت را فوت کنی؟
century /'sentʃəri/ <i>n.</i>	قرن
The church was built in the 13 th century.	این کلیسا در قرن سیزدهم ساخته شد.
communication /kə,mju:nɪ'keɪʃn/ <i>n.</i>	ارتباط
Radio was the pilot's only means of communication.	رادیو تنها وسیله ارتباطی آن خلبان بود.
confident /'kɒ:nfɪdənt/ <i>adj.</i>	مطمئن، با اعتماد به نفس
She was in a relaxed, confident mood.	او در حالت آرام و با اعتماد به نفس بود.
continent /'kɒ:ntɪnənt/ <i>n.</i>	قاره
We live on the continent of Asia.	ما در قاره آسیا زندگی می‌کنیم.
culture /'kʌltʃər/ <i>n.</i>	فرهنگ
She's studying modern Japanese language and their culture.	او بر روی زبان ژاپنی مدرن و فرهنگ آن‌ها مطالعه می‌کند.
depend on /dɪ'pend ə:n/ <i>ph.v.</i>	بستگی داشتن، وابسته بودن
You should choose the right bike depending on what you want to use it for.	شما باید بر اساس نوع استفاده خود، دوچرخه مناسب را انتخاب کنید.

despite /di'spaɪt/ <i>prep.</i>	علی‌رغم، با وجود
I still enjoyed the week despite the bad weather.	من علی‌رغم هوای بد همچنان از آن هفته لذت بردم.
disappear /ˌdɪsə'piə/ <i>v.</i>	ناپدید شدن، محو شدن
The plane disappeared behind a cloud.	هواپیما پشت یک ابر ناپدید شد.
escape /ɪ'skeɪp/ <i>v.</i>	فرار کردن
He escaped from prison this morning.	او امروز صبح از زندان فرار کرد.
exchange /ɪks'tʃeɪndʒ/ <i>v. n.</i>	رد و بدل کردن، مبادله کردن، مبادله
Everyone in the group exchanged their email addresses.	همه افراد گروه آدرس‌های ایمیلشان را رد و بدل کردند.
exist /ɪg'zɪst/ <i>v.</i>	وجود داشتن، بودن
Few of these kind of monkeys still exist in the wild.	تعداد کمی از این نوع میمون‌ها همچنان در حیات‌وحش وجود دارند.
experience /ɪk'spɪəriəns/ <i>n. v.</i>	تجربه، تجربه کردن
I have over ten years' teaching experience.	من بیش از ۱۰ سال تجربه تدریس دارم.
explain /ɪk'spleɪn/ <i>v.</i>	توضیح دادن، شرح دادن
He explained how the coffee machine worked.	او توضیح داد [که] دستگاه قهوه‌ساز چه‌طور کار می‌کند.
familiar with /fə'mɪliər wɪð/ <i>v.</i>	آشنا با
I'm not familiar with William Shakespeare's poems.	من با اشعار ویلیام شکسپیر آشنا نیستم.
favorite /'feɪvərɪt/ <i>adj.</i>	مورد علاقه، محبوب
Harry Potter is one of my favorite books.	هری پاتر یکی از کتاب‌های مورد علاقه من است.
fluently /'flu:əntli/ <i>adj.</i>	[سخن گفتن] روان، سلیس
She speaks German fluently.	او زبان آلمانی را سلیس صحبت می‌کند.
fortunately /'fɔ:rtʃənətli/ <i>adv.</i>	خوشبختانه
Fortunately, we got home before it started to rain.	خوشبختانه ما قبل از شروع باران به خانه رسیدیم.
give up /gɪvʌp/ <i>ph.v.</i>	تسلیم شدن، ترک کردن
Why don't you give up smoking?	چرا سیگار کشیدن را ترک نمی‌کنی؟
hint /hɪnt/ <i>v. n.</i>	اشاره، اشاره کردن
He hinted strongly that he might be prepared to send troops in.	او با قدرت اشاره کرد که ممکن است آماده فرستادن نیروی نظامی باشد.
improvement /ɪm'pru:vmənt/ <i>n.</i>	پیشرفت
This is a great improvement on your last work.	این به نسبت کار آخرتان پیشرفت بزرگی است.
increase /ɪn'kri:s/ <i>v. n.</i>	افزایش دادن، افزایش یافتن، افزایش
Food prices increased by 10% in less than a year.	قیمت غذا در کمتر از یکسال ۱۰٪ افزایش یافت.
institute /'ɪnstɪtu:t/ <i>n.</i>	مؤسسه
My friend is a scientist at the Massachusetts Institute of Technology.	دوست من در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست یک دانشمند است.